

پیشگامین سخن گفتگی
عالم جامع علوم انسانی
کتاب و کتابخوانی

● چگونه درباره کتابهایی که نخوانده‌ایم صحبت کنیم / حسن کامشاد

چگونه درباره کتاب‌هایی که

حسن کامشاد

نخوانده‌ایم صحبت کنیم؟

کتابی را که باید نقد کنم هیچ‌گاه نمی‌خوانم،
مبادا تأثیر بپذیرم. اسکار وایلد

چندی پیش کتابی در فرانسه منتشر شد به نام:

Comment Parler des livres que l'on n'a pas lus?

که ترجمه تقریبی آن عنوان این مقاله است. نویسنده کتاب پی‌یر بایار (Pierre Bayard) خود استاد ادبیات فرانسه در دانشگاه پاریس و نیز روان‌شناس کارآمدی است و با تیزهوشی و بازی‌گوشی به کسانی که چندان کتاب‌خوان نیستند و از این بابت عذاب وجدان دارند آرامش خیال می‌دهد که این شرم‌زدگی از نارسایی فرهنگی، حاصل تربیت کودکی ماست. پس بی‌رودریاستی می‌گوید چه بسا کتاب‌های مهمی که خود نخوانده است و این کار را ضروری نمی‌داند و در این رهگذر به مشکلی هم برنخورده است. با این حال تأکید می‌ورزد که تدریس از جمله پیشه‌هایی است که پیوسته شخص را وامی‌دارد درباره کتاب‌هایی که نخوانده است سخن گوید و می‌پرسد کجاست معلمی که درباره کتاب‌هایی صحبت نکرده باشد که میل یا فرصت خواندن نداشته است! سپس راهنمایی می‌کند که اگر بی‌ملاحظه در مورد کتابی ناخوانده اظهار لحنه کردید و مچتان باز شد، هول نشوید، خیلی ساده حرفتان را پس بگیرید و بگویند انگار دوباره دچار ضعف حافظه شده‌اید یا چیزی از این دست!

چند سال پیش در انگلستان رئیس هیئت داوران جایزه کتاب «بوکر» اعتراف کرد که از

پروست و یا جويس چيزی نخوانده است و سروصدای رسانه‌ها به آسمان رفت. وی ظاهراً نمی‌دانست که، به گفته پی‌یر بایار، سه چهار قلم اطلاعات واقعی اساسی دربارهٔ مارسل پروست یا جیمز جويس کافی است تا در بحث از در جستجوی زمان از دست رفته و یا اولیس از مهلکه سالم برهیم. توصیه نویسنده به طور کلی آن است که اگر در دام بحث کتاب نخوانده گرفتار آمدید هرچه بتوانید مبهم سخن گویند، و اگر احیاناً به نویسنده‌ای برخوردید و ناچار شدید دربارهٔ یکی از آثار او که نخوانده‌اید حرف بزنید، شروع به تمجید کنید بی آن که وارد جزئیات شوید: آخر نویسنده که انتظار شنیدن طول و تفصیل کتابش را از شما ندارد.

خواندن عملی منزوی است ولی گزیدن آنچه می‌خوانیم در انزو نیست. دیگران به ما می‌گویند چه کتاب‌هایی خوب یا بد است و چه کتاب‌هایی را هر کس باید بخواند. گاهی آن قدر دربارهٔ کتابی می‌شنویم که تصور می‌کنیم آن را خوانده‌ایم. در میان خواندن صفحه به صفحه یک کتاب و اصلاً نخواندن آن کتاب، ده‌ها واکنش عادی معتبر انتقادی می‌تواند وجود داشته باشد.

به باور پی‌یر بایار، استاد ادبیات، فهم و شناخت خواننده هر کتاب از آن کتاب الزاماً از کسی که آن را نخوانده برتر نیست. من و شما حتی هنگامی که کتابی را به دقت و با لذت می‌خوانیم، بار تمامی آن را به خاطر نمی‌سپريم و فهم و دریافت ما و دیگران از آن اثر یکسان نیست، چون درک هر خواننده از یک کتاب از صافی سواد، دلبستگی‌ها و شناخت او از سایر کتاب‌ها و بسیاری چیزهای دیگر می‌گذرد. و چه بسا شما که کتابی را نخوانده‌اید، از راه نقد و بررسی‌ها و معلومات شخصی‌تان، نظریاتی صائب‌تر از آن اثر داشته باشید تا من خواننده کتاب. نمی‌دانم دقت کرده‌اید وقتی کتابی را با دقت و علاقه مطالعه می‌کنید معجزاً آسا افکار خود را در آن منعکس می‌بینیم، در لابه‌لای صفحات کتاب خود را می‌جویم و خود را می‌یابیم. اجازه دهید بیش از این در دستان ندهم و مقدمه کتاب پی‌یر بایار را برای سرگرمی‌تان، شاید هم برای کاهش عذاب وجدان کتاب نخواندن‌تان یا کم کتاب خواندن‌تان، عیناً در این جا بیاورم:

من در محیطی به دنیا آمدم که کتاب خواندن چندان باب نبود، لذا از این کار خیلی لذت نمی‌برم، و در هر حال وقت این کار را هم ندارم، بدین سبب اغلب در وضعی دشوار قرار می‌گیرم، چون ناگزیر می‌شوم دربارهٔ کتاب‌هایی که نخوانده‌ام ابراز نظر کنم. گرفتاری آن است که من در دانشگاه ادبیات درس می‌دهم، و بیش‌تر اوقات ناچارم به تفسیر و تعبیر کتاب‌هایی بپردازم که لای بیش‌تر آن‌ها را حتی باز نکرده‌ام. خوش‌بختانه،



اکثر دانشجویانم نیز همین حال را دارند، ولی اگر یکی شان تصادفاً متن مورد بحث را خوانده باشد، بیم آن می‌رود که کلاس هر لحظه برهم بخورد و آبروی من بریزد. فزون بر این، پیوسته از من خواسته می‌شود راجع به نشریات، کتاب‌ها و مقالات دیگران، که در کتاب‌ها و مقالات خود نام برده‌ام، حرف بزنم. این نیز کار ساده‌ای نیست، چون برخلاف اظهارات شفاهی - که می‌تواند بدون مکافات کم‌دقتی داشته باشد - گزارش‌های کتبی اثر برجا می‌گذارند و اثبات پذیرند.

این موقعیت‌های دشوار نه چندان ناآشنا برای من زیاد پیش آمده است، و در نتیجه، فکر می‌کنم، صلاحیت داشته باشم در این مبحث به راستی درس بدهم، یا لااقل تجربه آدم کتاب‌ناخوانده را عمیق‌تر به شما بفهمانم و در این حیطة ممنوعه به مکاشفه بپردازم.

* * *

محاسن نخواندن را کم‌تر کسی ستوده است و این شگفتی ندارد. توصیف این تجربه، که من در اینجا به عهده گرفته‌ام، جرأت و شهامت می‌خواهد، چون ناگزیر با رشته‌ای قیود درونی، که ملکه ذهن شده است، برخورد پیدا می‌کند. دست‌کم سه تای این قیدها حیاتی‌اند.

قید اول را می‌توان تکلیف خواندن نامید. ما هنوز در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم، که گرچه شاید رو به انحطاط می‌رود، ولی خواندن در میان ما هم چنان مایه گونه‌ای نیایش است. این نیایش به‌ویژه شامل شماری متون شرعی می‌شود - که بسته به حلقه معاشران ما تغییر می‌کند - و این متن‌ها را اکیداً باید خوانده باشیم وگرنه کسی ما را به جد نمی‌گیرد.

قید دوم - متشابه ولی با وجود این متمایز از اولی - تکلیف خواندن تمام و کمال است. اگر نخواندن را عیب می‌دانند، مرور یا خواندن تند را هم تقریباً به همان درجه بد می‌شمرند، به‌ویژه چنانچه این عمل را به روی خود بیاوری. برای مثال، تصورپذیر نیست که روشنفکری اهل ادب بگوید کتاب‌های پروست را ورق زده ولی تماماً نخوانده است - هر چند که این امر بدون تردید در مورد بیش‌تر روشنفکران مصداق دارد.

قید سوم مربوط می‌شود به نحوه بحث کتاب‌ها. در فرهنگ ما تفاهمی تلویحی وجود دارد که کسی که کتابی را نخوانده نمی‌تواند درباره آن دقیق گفت‌وگو کند. ولی تجربه من این است که درباره کتابی که نخوانده‌اید خیلی هم خوب می‌توان به گفت‌وگوی گیرا پرداخت، و به‌ویژه، با کسی که او هم کتاب را نخوانده باشد.

از این گذشته، همان‌گونه که نشان خواهم داد، گاهی حق مطلب بهتر ادا می‌شود اگر

کتاب را کاملاً نخوانده یا حتی آن را نگشوده باشید. در طول کتاب حاضر، من بر مخاطرات خواندن - که غالباً ناگفته مانده - برای کسی که بخواهد درباره کتابی صحبت کند، و چه بسا بیش تر برای کسی که بخواهد کتابی را نقد کند، تأکید خواهم ورزید.

این رویه بازدارنده قید و منع موجب پیدایش گونه‌ای دورویی پر دامنه، درباره کتاب‌هایی شده است که ما به راستی خوانده‌ایم. از مسائل مالی و جنسی که بگذریم، در کم تر زمینه‌ای از زندگی خصوصی کسب اطلاع درست و دقیق به این دشواری است. در میان کارشناسان، قاعده بر دروغ است، و کتاب مورد بحث هر چه مهم تر دروغ‌گویی معمولاً بیش تر. من خودم به نسبت کم کتاب خوانده‌ام، ولی با برخی کتاب‌ها آن قدر آشنا هستم - در این جا هم باز فکرم متوجه پروست است - که وقتی همکارانم درباره کار او حرف می‌زنند، ارزیابی کنم آیا راست می‌گویند، و می‌دانم، در حقیقت، به ندرت در گفته خود صادق‌اند.

این دروغ‌ها که در سخن با دیگران بر زبان ما می‌آید بیش و پیش از همه دروغ به خودمان است، زیرا خجالت می‌کشیم حتی به خود بگوئیم کتاب‌هایی را نخوانده‌ایم که واجب شمرده شده است. و در این جا هم، مانند بسیاری جنبه‌های دیگر زندگی، برای بازسازی گذشته و تطبیق دادن بهتر آن با خواست‌های خود نیرویی حیرت‌آور نشان می‌دهیم.

گرایش ما به دروغ‌گویی در مورد کتاب‌خوانی، پیامد منطقی داغ ننگی است که نخواندن به همراه می‌آورد، که این به نوبه خود ناشی از رشته‌ای طولیل نگرانی‌هایی است که (بی‌شک) ریشه در کودکی ما دارد. باری، اگر خواهانیم بیاموزیم چگونه از گفت‌وگوی کتاب‌های ناخوانده سالم درآییم، باید ابتدا به تحلیل گناه نادانسته‌ای پردازیم که از اعتراف به ناخواندن برمی‌آید. یاری رسانی به شما در دفع این گناه، یا دست‌کم بخشی از آن، هدف این کتاب است.

بازاندیشی به کتاب‌های نخوانده و صحبت درباره آن‌ها بسیار دشوار است چون مفهوم نخواندن به خودی خود ناروشن است، از این رو وقتی می‌گوئیم کتابی را خوانده‌ایم آسان نمی‌توان پی برد که راست می‌گوئیم یا راست نمی‌گوئیم. نفیس پرسش حکایت از این دارد که می‌توان میان خواندن و نخواندن خطی روشن کشید، و حال آن که بسیاری از شیوه‌های برخورد ما با متن‌ها جایی در میانه قرار می‌گیرد.



مابین کتابی که به دقت خوانده‌ایم و کتابی که نامش را هم نشنیده‌ایم، یک رشته درجه‌بندی درخور ملاحظه مشاهده می‌شود. در مورد کتاب‌هایی که می‌گوییم خوانده‌ایم، باید دید مقصودمان از خواندن چیست؛ چون این اصطلاح می‌تواند کاربردهای گوناگونی داشته باشد. از سوی دیگر، چه بسیار کتاب‌هایی که ما به ظاهر هرگز نخوانده‌ایم ولی به سبب شهرتی که در جامعه دارند بر ما اثرگذار بوده‌اند.

ناروشنی مرز میان خواندن و نخواندن مرا و امی دارد در زمینه چگونگی روابط متقابل ما با کتاب‌ها به طور کلی بیش‌تر بیندیشم. بدین جهت پژوهش خود را به تمهید راهکارهای گریختن از برخوردهای ناشایسته کتابی محدود نمی‌سازم، بلکه ضمن تجزیه و تحلیل این موقعیت‌ها، می‌کوشم یک نظریه قرائت اصیل هم ارائه کنم - نظریه‌ای که تصور ما را از خواندن به عنوان فرایندی ساده و یکدست کنار می‌نهد و، در عوض، همهٔ نقص‌ها، نارسایی‌ها و تقریب و تخمین‌های آن فرایند را پذیرا می‌شود.

ملاحظات بالا طبعاً صحبت سازمانده‌ی این کتاب را پیش می‌آورد. بخش نخست را با بحث انواع مهم نخواندن آغاز کرده‌ام - که، چنان‌که خواهیم دید، از عملکرد باز نکردن لای کتاب بسی فراتر می‌رود. کتاب‌هایی که نگاه اجمالی کرده‌ایم، کتاب‌هایی که درباره‌شان چیزی شنیده‌ایم و کتاب‌هایی که فراموشمان شده است، به درجات مختلف، در این مقولهٔ دامنه‌دار، مقولهٔ نخواندن، جای می‌گیرند.

بخش دوم به بررسی موقعیت‌های ملموس عینی می‌پردازد که احیاناً برای ما پیش می‌آید و خود را سرگرم صحبت دربارهٔ کتاب‌هایی می‌بینیم که نخوانده‌ایم. زندگی ستم‌کار است و از این موارد زیاد دارد، و بر شمردن یک یک آن‌ها از گنجایش برنامهٔ ما بیرون است. اما بازگویی چند نمونهٔ عمده - گاه برگرفته از دیگران و گاه در لباس میدل از تجربه‌های شخصی - فرصت می‌دهد تا هم بحث خود را پیش ببریم و هم نمونه‌هایی را بشناسیم.

بخش سوم مهم‌ترین بخش است که در واقع انگیزهٔ نگارش کتاب بود، و مشتمل است بر شماری توصیه‌های ساده که خود در طول یک عمر نخواندن فراهم آورده‌ام. این رهنمون‌ها به درد کسانی می‌خورد که در یکی از این تنگناهای اجتماعی گیر می‌افتند تا هرچه بیش‌تر خود را از مخمصه نجات دهند، و حتی از وضعیت سود برند، و در عین حال دربارهٔ عمل خواندن هم عمیقاً بیندیشند.

غرض از این ملاحظات اولیه صرفاً توضیح ساختار کلی این کتاب است، و نیز یادآوریِ دور از حقیقت بودن نحوهٔ همهٔ برخوردهای سنتی ما با کتاب. برای راه‌یابی به کنه امور، به باور من، باید شیوهٔ گفت‌وگویمان پیرامون کتاب‌ها و حتی واژه‌های خاصی را که در توصیف آن‌ها به کار می‌بریم، تغییر دهیم.

و به پیروی از نظریه‌ای که ابراز کردم - که مفهوم «کتاب - خواننده - شده» مبهم است - از همین جا به بعد میزان شناخت شخصی‌ام را از هر کتابی که نقل می‌کنم، با سیستمی از مخفف‌ها نشان خواهم داد. این رشته علامت‌ها، که هرچه پیش می‌رویم روشن‌تر می‌شود، جانشین توضیحاتی است که مؤلفان معمولاً در پانویس‌ها می‌آورند، و می‌خواهند بگویند چه کتاب‌هایی را فرضاً خوانده‌اند...

در حقیقت، همان‌گونه که در مورد خودم خواهید دید، مؤلفان غالباً به کتاب‌هایی اشاره می‌کنند که من و شما شناخت چندانی از آن‌ها نداریم، بنابراین می‌کوشم این خوی تدلیس خواندن را بشکنم و آنچه را از هر کتاب می‌دانم دقیقاً به قلم آورم.

استدلال خواهم کرد که ارزش‌یابی یک کتاب مستلزم خواندن آن نیست، پس چه دلیل دارد که ما از داوری دربارهٔ آثار گوناگون، حتی آن‌هایی که نامشان را هم نشنیده‌ایم، خودداری ورزیم. این نظام جدید یادآور این نکته است که رابطهٔ ما با کتاب‌ها فرایندی مداوم و متجانس، بدان‌گونه که برخی منتقدان می‌گویند، و یا عرصهٔ نوعی معرفت‌نفس شفاف، نیست. رابطهٔ ما با کتاب‌ها فضایی است سایه‌وار محل تردد اشباح حافظه، و ارزش واقعی کتاب‌ها توانایی آن‌هاست در فراخوانی این ارواح.

دوستان بخارا

با افزایش ناگهانی بهای لیتوگرافی، صحافی و دیگر ملزومات کار انتشار مجله با دشواری روبرو شده است. یگانه چاره آنست که مشترکان بهای اشتراک را اول هر سال پردازند تا بتوانیم برخی از مصالح چاپ مجله را زودتر تهیه کنیم.